

An Analysis of the Theory of the Emergence of Organized Hypocrisy in the Islamic Government (With an Emphasis on the Prophetic Era)¹

Majid Ahmadi Kachaei¹ 

1. Assistant Professor, Department of Shiite History, Institute of History and
Sīrah, Islamic Sciences and Culture Academy
Email: ahmadi.m@isca.ac.ir



This study examines the critical issue of organized hypocrisy—a phenomenon that played a significant role in many pivotal events in Islamic history and had a profound impact on governance following the Prophet’s passing. Organized hypocrisy is of such importance that numerous Quranic verses and hadiths warn Muslims about its emergence. One of the key findings of this article is that hypocrisy manifests in two dimensions: individual and organized. While individual hypocrisy exists across all times and places without being confined to specific circumstances, organized hypocrisy arises exclusively within an Islamic society. Given this distinction, the study does not focus extensively on individual hypocrisy. The hypothesis of this research is that organized hypocrisy only develops within a sociopolitical framework where leadership is vested in an infallible or just ruler. Consequently, this article explores the causes behind the emergence of subversive hypocrisy and the



نظر

سال سی ام، شماره اول (پیاپی ۱۱۷)، بهار ۱۴۰۴

1. Citation of this article: Ahmadi Kachaei, M. (2025). *An Analysis of the Theory of the Emergence of Organized Hypocrisy in the Islamic Government (With an Emphasis on the Prophetic Era)*. *Naqd va Nazar*, 30(117), pp. 130-148. <https://doi.org/10.22081/jpt.2025.70189.2172>.

Publisher: Islamic Propagation Office of the Seminary of Qom (Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran) * **Type of article:** research.

24/10/26 • Revised: 2025/01/04 • Accepted: 2025/02/02 • Online Publication: 2025/03/29



© The Authors

mechanisms of its expansion within an Islamic government. The study employs a library-based research method and adopts a descriptive-analytical approach.

Keywords

Islamic Government, Prophet of Islam, Organized Hypocrisy, Emergence.



واکاوی نظریه زایش نفاق منسجم در حکومت اسلامی

(با تأکید بر حکومت نبوی ﷺ)^۱

مجید احمدی کجایی^۱ 

۱. استادیار، گروه تاریخ تشیع، پژوهشکده تاریخ و سیره، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

Email: ahmadi.m@isca.ac.ir



چکیده

این پژوهش درباره فهم مسئله مهم نفاق منسجم یا سازمانی است؛ پدیده‌ای که در بسیاری از رخداد‌های مهم تاریخ اسلام مؤثر بود و حتی توانست بر شیوه و چگونگی حکومت پس از رحلت رسول خدا ﷺ بیشترین تأثیر را داشته باشد. نفاق منسجم یا سازمانی به اندازه‌ای مهم است که بسیاری از آیات قرآن و روایات، درباره وقوع آن، به مسلمانان هشدار داده‌اند. از جمله یافته‌های این مقاله آن است که نفاق در دو ساحت فردی و سازمانی، فقط در جامعه اسلامی واقع می‌شود؛ اما در ساحت فردی، در همه زمان‌ها و مکان‌ها وجود داشته و دارد و اختصاص به شرایط خاصی ندارد؛ از این رو در این مقاله، به نفاق در ساحت فردی توجه چندانی نشده است. نفاق منسجم یا سازمانی بر اساس ایده این پژوهش، فقط در ساحت اجتماعی و در حکومتی شکل خواهد گرفت که رهبری آن معصوم و یا عادل باشد. بنابراین شناخت چرایی زایش و چگونگی گسترش نفاق برآنداز در حکومت اسلامی، ایده این مقاله است. در این پژوهش، از شیوه کتابخانه‌ای و به صورت تحلیلی - توصیفی استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها

حکومت اسلامی، رسول خدا ﷺ، نفاق منسجم، زایش.

۱. **استناد به این مقاله:** احمدی کجایی، مجید. (۱۴۰۴). واکاوی نظریه زایش نفاق منسجم در حکومت اسلامی (با تأکید بر حکومت نبوی ﷺ)، نقد و نظر، ۳(۱۱۷)، صص ۱۳۰-۱۴۸.

<https://doi.org/10.22081/jpt.2025.70189.2172>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران) © نویسندگان

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۵ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۱۰/۱۵ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۴ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۱/۰۹

© The Authors



مسئله نفاق یکی از چالشی‌ترین رفتارهای غیراخلاقی در صدر اسلام است که در مناقشات فراوانی، از جمله جریان خلافت پس از رحلت رسول خدا ﷺ اثرگذار بوده است. نفاق در ابتدا به مثابه رفتار غیراخلاقی در ساحت فردی، در میان برخی مسلمانان وجود داشت؛ اما با گذر زمان و بسط حکومت دینی پیامبر خدا ﷺ در مدینه، و نبود فرزند پسر برای آن حضرت، این دسته از افراد برای رسیدن به سود بیشتر دنیوی، مسئله دستیابی به حکومت را در صدر رفتارهای خود قرار دادند و در این مسیر، تلاش و افری کردند تا بتوانند به این مهم دست یابند. اهمیت مسئله بدان سبب است که بر اساس نظریه نفاق سازمانی، این رفتار ستیزه‌جویانه علیه حاکمیت اسلام، اختصاص به دوران رسول خدا ﷺ ندارد، بلکه در هر زمانی که حاکم اسلامی از وصف عدالت بهره‌مند باشد و بنای او بر این باشد که فقط ارزش‌های الهی را در جامعه حکمفرما کند، این رفتار ممکن است دوباره در جامعه اسلامی به وجود آید؛ از این رو پرسش این تحقیق آن است که نفاق در قالب سازمانی خود، چگونه در جامعه اسلامی به وجود می‌آید. درباره نفاق کتاب‌ها و مقالات فراوانی نگاشته شده است؛ اما نکته مهم آن است که این تحقیقات، بیشتر به ساحت مسائل اخلاقی نفاق توجه داشته‌اند و مؤمنان را از رفتار سوء بر حذر داشته‌اند تا ویژگی دورویی یا نفاق به تدریج در ایشان رخ ندهد؛ از این رو توجه به ساحت اجتماعی نفاق و چگونگی زایش نفاق در زیست حکومت دینی کمتر مورد توجه بوده است. در ادامه، به اجمال به مفهوم نفاق در لغت و اصطلاح اشاره خواهد شد و نظریه نفاق مطرح می‌شود و سرانجام شواهد بر این نظریه ارائه خواهد شد.

۱. نفاق در لغت و اصطلاح

ماده «ن، ف، ق» در عرب برای معانی پرشماری به کار رفته است. در بحث‌های مرتبط، واژه نَفَقَ به معنای تونل و راه زیرزمینی است. در قرآن به همین معنا اشاره شده است: «فان استطعت ان تبغی نفقا فی الارض؛ اگر می‌توانی تونلی در زمین فراهم آر» (انعام، ۳۵). بر اساس این آیه، برخی لغت‌شناسان نفق را یکی از دو سوراخ لانه موش صحرائی





دانستند؛ زیرا عنوان تونل در زیرزمین در متن آیه بیان شده است (فیروزآبادی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۸۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۴۶۳). لغت‌شناسانی چون خلیل بن احمد (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۱۷۷) و ابن فارس (ابن فارس، ۱۴۲۹ق، ص ۱۰۰۱)، «نفاق» را تنها فعل «منافق» و به معنای «خروج پنهانی از ایمان» دانسته‌اند.

درباره این عنوان باید گفت که فقط یک بیت شعر جاهلی در نقل وجود دارد که در آن «نفق» از باب «مفاعله» به کار رفته است و معنای «تَلْكُونُ» (رنگ‌به‌رنگ‌شدن) و «مُخَادِعُه» (یکدیگر را فریب‌دادن) را می‌رساند^۱ که نشان از معنای بسیط از واژه نفاق بوده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۱ق، ج ۱۰، ص ۳۵۷)؛ از این رو باید گفت که اعراب، پیش از اسلام ماده و هیئت‌های گوناگون «نفق» را به معنای امروزی آن به کار نمی‌بستند.^۲

اما نفاق در اصطلاح، به نظر برخی، تنها در یک چیز با هم اشتراک دارند و آن نفاق در اصل دین است، خواه نفاق به صورت رفتارهای پنهانی علیه مبانی و ارکان اسلام و ارتباط با بیگانگان باشد و خواه اظهار اسلام به دلیل ترس از قدرت حکومت اسلامی و درامان بودن مال، جان و جاه باشد (میدانی، ج ۱، ص ۷۲). در نتیجه می‌توان گفت منافق شخصی است که تظاهر به اسلام می‌کند؛ اما در واقع کافری است که کفرش را پنهان کرده است و ایمان را تنها با زبان آشکار می‌سازد و کارزار او بیشتر در عرصه‌های سیاسی است.

این اصطلاح در مفهوم قرآنی آن، به معنای عدم باور به روز واپسین است که برابر آن اصطلاح ایمان است. در سوره بقره، به بیان ویژگی مؤمنان چنین توجه شده است که مهم‌ترین آن، باور ایشان به قیامت و روز واپسین است: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»؛ آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند» (بقره، ۳)؛ این آیه شریفه در

۱. این شعر نشان از استفاده دست‌کم یک مورد از واژه نفاق در پیش از اسلام است؛ «وأما رجال نأفقوا في إيمانهم ولست إذا أحببت حر ...» (خلیل ابوعوده، ۱۴۰۵ق، ص ۲۰۵).

۲. اسم اسلامی لم تعرفه العرب بالمعنى المخصوص به، و هو فعل المنافق الذى يستر كفره و يظهر إيمانه كما يتستر الرجل بالنفاق الذى هو السرب، نك: شمس شامی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۱۶.

عین حال که باور به خداوند و روز قیامت را مهم‌ترین ویژگی‌های مؤمنان برمی‌شمرد، تعهد به شریعت و انفاق برای خدا را نیز از دیگر آثار ایمان به خدا می‌داند. در آیه دیگری، درباره منافقان ویژگی‌ای را برمی‌شمرد که نشانه اصلی آن عدم باور به خداوند و محشر کبری است؛ «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ، يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ؛ و گروهی از مردم [که اهل نفاق اند] می‌گویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم؛ درحالی که آنان مؤمن نیستند. می‌خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند؛ درحالی که جز خودشان را فریب نمی‌دهند؛ ولی [این حقیقت را] درک نمی‌کنند» (بقره، ۸-۹). در آیه شریفه دیگر آشکارا بیان شده است که فریب از مشخصه‌های مهم منافقان برشمرده شده است؛ این گونه از فریب، فقط اختصاص به بیان در ایمان ظاهری ندارد، بلکه در برخی آیات دیگر تصریح می‌کند که بسیاری از ادعاهای اصلاح‌گرایانه ایشان نیز از سنخ فریب جامعه است: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ، أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ؛ ، چون به آنان گویند: در زمین فساد نکنید، می‌گویند: فقط ما اصلاح‌گریم! آگاه باشید! یقیناً خود آنان فسادگرند؛ ولی درک نمی‌کنند» (بقره، ۱۱-۱۲). آیه این نکته را بیان می‌کند که منافقان در جامعه اسلامی، فریب را در پوشش اصلاح‌گری جامعه تسری می‌دهند؛ در صورتی که فاسد هستند. بنابراین می‌توان اشاره کرد که اصطلاح منافق، با شیوه‌ای جدید در قرآن بیان شده است. در نتیجه اصطلاح منافق همانند واژه کافر، برابر مؤمن قرار دارد؛ ولی با این تفاوت که کافر رفتاری ظاهرگرایانه برابر باورهای دینی دارد و همچنین لزوماً به دنبال کسب منافع دنیایی نیست؛ اما منافق افزون بر عدم ایمان پایدار به خداوند رحمان و قیامت، هدفش دنیاگرایی است؛ از این رو با این وصف، هر دو واژه کافر و منافق برابر مؤمن قرار خواهند گرفت. مؤمن افزون بر باور به خداوند بزرگ، رفتار خود را بر اساس ایمان خویش سامان می‌دهد. نکته مهم دیگر این است که هر سه واژه مؤمن، کافر و منافق، فقط در ادبیات دینی وضع شده است؛ برای نمونه افزون بر آنکه این واژگان چندان در ادبیات جاهلی نمود نداشته است، در فلسفه اخلاق غرب نیز کاربرد ندارد و غریبان بیشتر از واژگان شهروند خوب





یا بد استفاده می‌کنند. شهروند خوب شخصی است که به قوانین جاری کشور وفادار باشد؛ اما شهروند بد شخصی است که قوانین را رعایت نمی‌کند و نیرنگ و دروغ هم از ملزومات رفتار اوست. در همه این تعاریف بر اساس اسلوب جامعه و رفتارهای جمعی، هیچ‌گاه کنش‌ها بر اساس باور به خدا تعریف نشده است و فقط روش اومانیستی مورد توجه قرار گرفته است. دربارهٔ ویژگی کلی نفاق باید افزود که نفاق انحصار در مردان ندارد، بلکه برابر آیات قرآن ۵ بار این واژه برای برخی از زنان نیز وارد شده است.^۱

۲. نظریه

در اصطلاح نفاق بیان شد که نفاق تا پیش از اسلام فقط در رفتارهای فردی بازتاب داشته است یا دست کم گزارشی در مورد آن در دسترس نیست؛ اما جریان نفاق با آغاز و گسترده‌گی دین اسلام، در میان برخی مسلمانان شیوع پیدا کرد که بیشتر برای به دست آوردن منافع خود بوده است.

با پیدایش اسلام و به خصوص با تشکیلات منسجم حکومتی آن، نفاق سازمانی شکل گرفت و در برخی از مهم‌ترین رخدادهای صدر اسلام تأثیر گذاشت؛ این مهم بدان جهت بود که نفاق سامان یافته را فقط در دولت‌های عصمت گرایانه می‌توان پی‌جویی کرد. بر این اساس، پدیدهٔ نفاق فقط در حکومت یا محدودهٔ تبلیغ معصوم (پیامبر و امام) یا شبه معصوم (رهبر عادل) شکل خواهد گرفت. در این رویکرد، رهبر به دنبال تحول در جامعه بر اساس باورها و سنت‌های الهی است و حاضر نیست برابر مطامع دنیوی از اصول و ارزش‌های الهی دست بردارد. در شرایطی که امکان توافق با رهبری وجود ندارد، جریان نفاق با پیشه کردن رفتار مزورانه تلاش خواهد کرد تا جایگاه ویژه‌ای برای خود در میان عموم مردم ایجاد کند و با نزدیک شدن به رهبری الهی، به دنبال آن است تا آن را به کارویژه دلخواه تبدیل کند. همچنین از ویژگی‌های اساسی نفاق سازمانی آن است که تنازع این جریان با حکومت و رهبری الهی هیچ‌گاه آشکارا انجام نمی‌شود. رفتار

۱. وعد الله المنافقین و المنافقات (توبه، ۶۸).

ایشان در ظاهر همراهی با حکومت الهی است؛ اما در واقع حساب شده و با کارشکنی همراه خواهد بود. در ادامه، به شواهد این نظریه اشاره خواهد شد.

الف) دور از ذهن نیست که در حکومت انبیایی، همچون سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ و داود عَلَيْهِ السَّلَامُ و یا شریک در حکومت، همچون یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیامبران دیگر این جریان وجود داشته؛ هر چند از آن در متون مقدس نقل نشده است. با این حال، دست کم رفتارهای مزورانه یا رفتارهای منافقانه فردی وجود داشته است.

ب) پدیده نفاق با پیدایش و گسترش دین اسلام، در میان مسلمانان شیوع پیدا کرد؛ امری که بسیاری از آیات و روایات، آشکارا مسلمانان را از وقوع آن بر حذر داشتند. شاید گستردگی حکومت نوپای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مقایسه با حکومت‌های محدود دیگر پیامبران، سبب انسجام بیشتر نفاق در میان مسلمانان شد. نکته تأمل برانگیز آن است که هرچقدر قرآن به مثابه اصیل‌ترین و قدیمی‌ترین سند مورد وفاق مسلمانان و پس از آن، روایات به نفاق اشاره داشتند، متون کهن تاریخی مسلمانان کمترین توجه را به این امر مهم نشان دادند؛ به طوری که نمی‌توان به غیر از نام چند تن در دوره حیات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بیان نکردن نامی از منافقان پس از رحلت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به نام فرد یا گروهی خاص دست یافت و در این میان، شناخت جریان منسجم نفاق اساساً امکان‌ناپذیر است؛ این در حالی بود که آیه ۱۰۱ سوره براءت از وجود اثرگذار این افراد در میان اصحاب آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در آخرین ماه‌های عمر ایشان خبر می‌داد.^۱ یا آیه ۷۴ همان سوره که تأکید دارد بر اینکه عده‌ای قصد ترور پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را داشتند؛^۲ از این رو نبود خبر یا گزارش خاصی در این زمینه، حاکی از فعالیت اثرگذار این جریان در دوران زندگی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پس از آن است.

۱. «وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ ۖ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ۚ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ ۗ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ۗ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ؛ و بعضی از بادیه‌نشینان که اطراف شما را منافقاند، و همچنین بعضی از اهل مدینه که در نفاق فرو رفته‌اند، تو ایشان را نمی‌شناسی، ما می‌شناسیمشان، به زودی دوباره عذابشان خواهیم کرد، و آنگاه به سوی عذابی بزرگ برده می‌شوند».

۲. «وَهُمْوَا يَمَّا لَمْ يَنَالُوا؛ و قصد نمودند به آنچه نیافتند».





ج) با آغاز رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ارزش‌های الهی در جامعه چنان سریع پیش رفت که بسیاری از مردم شبه جزیره را در مدت کوتاهی متأثر کرد؛ به طوری که می‌رفت تا کنش‌های ایشان برابر بت‌ها و دیگر رفتارهای جاهلانه به کلی فراموشی شود. این امر در جامعه‌ای که پیش از این، سنت‌های جاهلی در آن فراگیر شده بود، با مقاومت گسترده‌ای روبه‌رو شد و افراد بسیاری به کار شکنی برابر ایشان قرار گرفتند. در میان این افراد، رهبران که از ایشان به رؤسای قبائل تعبیر می‌شد، با شدت بیشتری علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آموزه‌های ایشان کارشکنی کردند. از آنجا که رؤسای قبائل تغییر وضعیت موجود را به زیان خود می‌دانستند، رفتاری واگرایانه برابر رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله از خود نشان دادند. معارضانی را که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در تقابل بودند می‌توان به چند گروه دسته‌بندی کرد: گروه اول، در مقابل هدایت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفتند و در غالب مشرکان جاهر، به هیچ صورت، حاضر نشدند آیین نیاکان خود را کناری بگذارند. این گروه با قدرت گرفتن اسلام در مدینه‌النبی به ستیزه‌جویی بیشتر روی آوردند و بسیاری از ایشان در برخوردهای جنگ طلبانه خود نابود شدند. گروه دوم که پیچیدگی بیشتری داشتند، با قدرت یافتن تدریجی سپاه اسلام، مجبور شدند از منازعات جنگ طلبانه خودداری کنند. از آنجا که این گروه استیلای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شبه جزیره را بر اساس رفتار قبیلگی - تنازع میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه - می‌سنجیدند، هیچ‌گاه به اسلام به مثابه یک دین الهی نگاه نکردند و ایمان چندان محکمی به دین جدید نداشتند و با اکراه به پذیرش اسلام روی آوردند که از ایشان به «طلقاً» تعبیر می‌شد. در این دوره، آنها به جهت تقابل پیشین خود با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، جایگاه درخور توجه‌ای در میان مسلمانان نداشتند؛ از این رو نمی‌توانستند شوکت گذشته خود را در زمان کوتاهی به دست آورند و همچنان دشمنی‌های خود با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به صورت مخفیانه دنبال می‌کردند و رفتاری به ظاهر شریعت‌گرایانه و درحقیقت مزورانه (منافقانه) از خود نشان می‌دادند. درحقیقت این گروه را می‌توان منافقان جدید دانست. گروه سوم، برخی از افراد نومسلمان بودند که رفتارهایی از خود نشان می‌دادند که به دور از یک مسلمان باورمند به ساحت پیامبر صلی الله علیه و آله و رفتارهای وحی‌گونه ایشان بود. این گروه در برخی موارد

می توانستند دسته‌ای را با خود همراه کنند؛ برای نمونه رفتار گروهی از مسلمانان در ساخت مسجد ضرار، یا رفتارهایی که عبدالله بن ابی انجام می‌داد، همگی، نشان از رفتارهای منافقانه داشت؛ اما با توجه به شواهد تاریخی، رفتار این دسته از افراد نتوانست چندان بر رخدادهای پس از دورهٔ پیامبر ﷺ اثرگذار باشد؛ از این رو این گروه به «منافقان کمتر خطرناک» یاد می‌شوند. گروه چهارم، به دلایل گوناگون و بیشتر منفعت‌گرایانه مسلمان شدند و باور چندان محکمی به آموزه‌های اسلام نداشتند. آنها در همهٔ مناسبات و زدوخوردهای صدر اسلام حضور داشتند؛ اما این حضور بر اساس روحیهٔ منفعت‌طلبانهٔ ایشان چندان پررنگ نبود. این گروه در ادامه و با آغاز غزوه‌های پیامبر خدا ﷺ، همچنان با ایشان همراه بودند؛ اما با روحیهٔ سازشکارانه و حساب‌گر خود تلاش فراوانی کردند تا هیچ‌گونه تنش آشکاری با گروه‌های رقیب پیامبر خدا ﷺ (مشرکان و دشمنان) نداشته باشند. بنابراین آنها در میان عموم مسلمانان به اصحاب نزدیک پیامبر اکرم ﷺ باز شناخته شدند؛ با این حال در نگاه معارضان، متهم به قتل جنگاوران^۱ اعراب نبودند.^۲ با قدرت گرفتن اسلام روند قوی شدن منافقان پرخطر نیز در همهٔ رخدادها، حساب‌گرایانه پی‌جویی می‌شد و هر آنچه بر شوکت حکومت پیامبر ﷺ افزوده می‌شد، حضور همه‌جانبه اما کم‌اثر ایشان، در رخدادها بیش از پیش نمایان بود؛ همین امر سبب شد تا این جریان بر اساس توالی منفعت به گروه دوم (طلقاً) نزدیک شود و همگرایی زیادی و قرارداد نانوشته‌ای میان ایشان پدید آمد. آنها برابر رفتار الهی پیامبر خدا ﷺ تلاش کردند نقش بازدارنده‌ای داشته باشند و سرانجام با رحلت جانگداز

۱. برابر این گروه، برخی دیگر از اصحاب خالص قرار داشتند که جنگاوران دلیری بودند که تنها هدفشان رضایت خداوند سبحان بود و همواره گوش به فرمان رهبری پیامبر اکرم ﷺ داشتند. بعدها تاریخ نشان داد که اصحاب پاک‌باخته تحت فرمان رسول خدا ﷺ بر اساس عملکرد خداپاورانهٔ خویش، تاوان سختی به معارضان پرداختند که کربلا نمونهٔ مصیبت‌بار آن شمرده می‌شد.

۲. این نکته مهم شایستهٔ بیان است که به تعبیر علامه طباطبایی، نباید همیشه منافقان را یک دسته دانست که به فکر ضربه‌زدن به اسلام هستند؛ چه بسا به آرزوی رسیدن به منفعت بیشتر با اسلام همکاری کنند و یا ممکن است ابتدا اسلام حقیقی آورده باشند؛ اما بعدها منحرف شوند (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۸۹، تفسیر سورهٔ منافقان، ۱-۸).





آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دوره خلفاء، پیوستگی فراوانی با یکدیگر پیدا کردند. با این وصف به نظر می‌رسد، منافقان حضوری برجسته در دوران آغازین اسلام داشتند و بر رویدادهای بسیار مهم آن دوران اثرگذار شدند که برخی از آنها، همچون بازگشت از جنگ احد و شکست مسلمانان در آن، جریان افک، هماهنگی با مشرکان در خندق، ارتداد برخی از نومسلمانان، ارتباط مخفیانه با مکیان، طرح ترور پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و مهم‌ترین آن، برخورد پرسروصدا در خلافت، از آشکارترین منازعات بوده است. بعدها و با پایان یافتن درگیری‌های سیاسی در جانشینی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، منافقان رفتاری از خود نشان ندادند؛ این امر به جهت دستیابی آنها به دستاوردهای دنیاگرایانه بود که بارها قرآن ایشان را سرزنش کرده بود؛ از این رو آشکار است که منافقان برای رسیدن به مطامع دنیوی، دست به ظاهرسازی و ریاکاری برابر حکومت الهی یا رهبری عادل می‌زنند و به اندازه‌ای در این امر جدیت خواهند داشت که برای عموم مردم شناخت حقیقت از غیر آن سخت خواهد شد. منافقان پس از رسیدن به حکومت یا منافع دلخواه، دیگر رفتاری مزورانه نخواهند داشت؛ زیرا به آنچه برای آن تلاش می‌کردند، دست یافتند؛ از این روست که با در دست گرفتن حکومت، دیگر از نفاق خبری نیست و در تاریخ و متون کهن آن، یافتن چنین نفاقی به سختی ممکن خواهد بود.

این پژوهش بنا دارد شواهد بر نظریه نفاق سازمانی را مورد بحث قرار دهد. بنابراین به رویکرد تاریخ‌نگاران با توجه به آیات توجه دارد و نشانه‌هایی بر نفاق سازمانی را فقط در مواردی که نیاز است، بیان می‌کند.

۳. رویکرد تاریخ‌نگاران به نفاق با توجه به آموزه‌های قرآن

بر اساس نظریه این پژوهش، آیات قرآن در دو ساحت فردی و سازمانی از ابتدای دوران بعثت تا رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نفاق توجه کرده است و از آنجاکه هرچه به رحلت پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزدیک‌تر می‌شد و جریان نفاق نیز به طور فزاینده‌ای قدرت‌مندتر می‌شد، لحن آیات نیز شدت می‌گرفت؛ اما تاریخ‌نگاران به این مهم، توجه سلیقه‌ای داشته‌اند.

چگونگی طرح نفاق توسط تاریخ‌نگاران حاکی از آن است که ایشان به جهت تعصبات فرقه‌ای و یا تاریخ‌نگاری حکومتی، نفاق را جریانی حاشیه‌ای دانسته‌اند و آن را چندان خطرناک معرفی نکردند؛ در صورتی که آیات قرآن در مورد آن، بسیار عتاب‌آمیز بوده است؛ از این رو تاریخ‌نگاران در مواجهه با آیات پرشمار قرآن نمی‌توانستند به کلی از کنار آن عبور کنند؛ از این رو تلاش کردند تا نفاق را در افراد کم‌اثر یا کسانی که از دنیا رفته بودند و عملاً برخی از ایشان در جریانات پس از رحلت رسول خدا ﷺ زنده نبودند، معرفی کنند. بنابراین معرفی ناقص منافقان سبب شد تا به باورهای اعتقادی ایشان خللی وارد نشود و نقش جریان نفاق در دوران رحلت رسول خدا ﷺ به طور کلی منتفی شود. رفتارشناسی تاریخ‌نگاران در بحث نفاق را می‌توان در موارد زیر واکاوی کرد:

الف) گزارش‌هایی درباره نفاق که در قرآن بارها به آنها تأکید شده بود، چندان مورد توجه اندیشمندان مسلمان (سیره‌نگاران، ناقلان و محدثان) قرار نگرفت. گرچه از این آیات، به تناسب در برخی رخدادهای تاریخی استفاده می‌کردند، ورود در برخی آیات مرتبط با نفاق سازمانی از آنجا که چندان با مذاق ایشان خوشایند نبود، مورد کم‌توجهی فراوان قرار می‌گرفت؛ این در حالی بود که توجه دوسویه قرآن به نفاق، هم در ویژگی و هم در قالب جریان بود.

ب) رفتار دوگانه تاریخ‌نگاران درباره جریان نزول برخی سوره‌ها و آیات قرآن نشان‌دهنده هدفمند معرفی کردن منافقان است؛ طوری که یادکرد منافقان در جریان تاریخ‌نگاری، فقط در افراد مجهول یا کم‌تر خطرناک خلاصه شده است؛ برای نمونه پررنگ شدن نقش منافقانی که مسجد ضرار را ساختند یا کسانی که گمان بد به علم غیب رسول خدا ﷺ داشتند؛ اما پرسش این است که این افراد تا چه میزان بر رخدادهای بسیار مهم در دوران پس از رحلت رسول خدا ﷺ اثرگذار بودند؟

تاریخ‌نگاران این دسته افراد را در میان نگاهشته‌های خود بسیار فراوان بازتاب داده‌اند و از ذکر منافقان سازمانی دوری کرده‌اند؛ برای نمونه می‌توان به سوره منافقون اشاره کرد که افرون بر مفسران، تاریخ‌نگاران به تفصیل به نفاق برخی افراد که در جریان‌های





پس از رحلت زنده نبودند، اشاره داشته‌اند؛^۱ اما همین دسته از تاریخ‌نگاران، دربارهٔ سورهٔ توبه که به جریان‌های مهم نفاق اشاره کرده است، با سکوت رد شده‌اند. در این مورد می‌توان به این نکته اشاره کرد که اگر پذیرفته شود که لحن آیات سورهٔ توبه دربارهٔ کفار و سورهٔ منافقون همانند هم است، چرا تاریخ‌نگاران در عین حال که به تفصیل دربارهٔ نفاق افرادی مانند عبدالله بن ابی توجه کرده، در سورهٔ توبه چنین توجهی نداشته و فقط افراد غیر مشهور در جریان مسجد ضرار را ذکر کرده‌اند؛ در صورتی که سورهٔ توبه از آخرین سوره‌هایی است که در سال دهم هجری و پس از مرگ عبدالله بن ابی نازل شده و خداوند رحمان بر منافقانی که در مدینه حضور دارند، تأکید کرده است (توبه، ۸). پرسش مهم دیگر این است که این دسته از منافقان که خداوند متعال وعدهٔ دو بار عذاب دردناک به ایشان داده است، پس از رحلت پیامبر خدا ﷺ چه شدند؟ این دست از پرسش‌ها هیچ‌گاه از سوی تاریخ‌نگاران به آنها توجه نشده است؛ از این رو می‌توان گفت که رویکرد تاریخ‌نگاران به نفاق در پرتو آیات، تنها بسنده کردن به منافقانی بوده است که یا در دوران پس از رسول خدا ﷺ زنده نبودند یا آنکه اساساً نمی‌توانستند در منازعات مهم جامعهٔ اسلامی اثرگذار باشند.

۴. رویکرد تاریخ‌نگاران به روایات و گزارش‌های نفاق

همان‌طور که بیان شد، رویکرد منابع تاریخی به آیات قرآن، دربارهٔ منافقان گزینشی و برابر با سوگیری اعتقادی ایشان بوده است؛ این امر در نقل گزارش‌ها نیز به همین صورت پی‌جویی شده است. در این روش تاریخ‌نگار فقط به افراد و یا رخدادهایی توجه دارد که با باورهای او سازگاری داشته باشد. بنابراین به افراد منافقی توجه شده است که توانایی چندانی برای ایجاد بحران در جامعه ندارند و همچنین رخدادهایی نقل می‌شود که هیچ‌گاه توانایی تبدیل به متن اصلی جریان‌های خطرناک را نداشته است؛

۱. نمونهٔ مشهور آن عبدالله بن ابی است که تاریخ دربارهٔ نفاق وی گزارش‌های فراوانی نقل کرده است؛ در صورتی که وی در سال نهم هجری درگذشت و اساساً جریان‌های بسیار مهم خلاف را ندید.

از این روش تاریخ‌نگاری دربارهٔ نفاق گزینشی شد. در ادامه، به چند مورد اشاره می‌شود و موارد بیشتر در فصل‌های بعد بیان خواهد شد:

الف) در جریان ترور ناکام پیامبر خدا ﷺ، نامی از عاملان ترور بیان نکرده یا آنکه به اسامی‌ای اشاره کرده که در هیچ دوره‌ای در تاریخ صدر اسلام اثرگذار نبوده‌اند و روشن نیست با قتل پیامبر خدا ﷺ به چه منفعت درخوری می‌رسیده‌اند؟ در جریان گردنهٔ ابوهریش که قرار بود شتر پیامبر ﷺ را رم دهند تا آن حضرت به شهادت برسند، واقدی تأکید می‌کند چهارده یا پانزده نفر بودند و اینکه آنها غیر قریشی بودند. در این روش، تلاش فراوانی می‌شود تا جایی که ممکن است منافقان مدنی معرفی شوند؛ گرچه در برخی گزارش‌ها نیز به نام‌های مهاجران در جریان ترور، از جمله خلیفه اول و دوم، و برخی دیگر از اثرگذاران در جریان خلافت اشاره می‌شود؛ اما به طور معمول، این گزارش را این دسته از منابع مخدوش می‌دانند.

ب) در جریان مسجد ضرار نیز دوباره به نام‌هایی اشاره شده است که نه تنها در جریان خلافت تأثیری نداشته، بلکه در دورهٔ پیامبر اکرم ﷺ نیز نمی‌توانسته مشکل‌آفرین باشند، و نقش حاشیه‌ای داشته‌اند و ذکر نام این افراد بسیار بازتاب داشته است.

ج) نکتهٔ دیگر اینکه، دور از ذهن نیست که یادکرد برخی افراد در دورهٔ پیامبر خدا ﷺ با وصف نفاق، حاکی از آن بود که تعریف مشخصی از نفاق وجود نداشت؛ از این رو رفتارهای نه‌چندان مهم را به نفاق تعبیر می‌کردند؛ در صورتی که افراد ذکر شده به مثابهٔ منافق، نه تنها در تاریخ اثرگذار نبودند، بلکه این امکان وجود دارد که همان رفتارهای منافقانه دربارهٔ پیامبر اکرم ﷺ را ترک گفته باشند. به هر حال، این دسته از رفتارها، به مثابهٔ نفاق و نام این دسته از افراد بیشتر، به مثابهٔ منافق در تاریخ بازتاب داشته و توجه بیش از اندازه به نفاق حدقلی شده است.

د) با آغاز دورهٔ خلافت، منع تدوین حدیث از سوی دو خلیفهٔ نخست پایه‌گذاری شد که نقش تعیین‌کننده‌ای در نگرش جهت‌دار جریان‌های حدیثی و تاریخی در تاریخ آغازین اسلام داشته است. بعدها جهت‌گیری‌های سیاسی برخی صحابه و تابعین مانع نقل صحیح گزارش‌های تاریخی نخستین شد و از سوی دیگر، رشد فزایندهٔ مناقشات





کلامی و حدیثی، خود در تعصبات فرقه‌ای تأثیر بسزایی داشت. در چنین شرایطی، تاریخ‌نگاران با توجه به برداشت‌های گوناگون صحابه که افزون بر از یادرفتن اخبار به دلیل فاصله گرفتن از رخداد‌های صدر اسلام و برخی از ملاحظات سیاسی و فرقه‌ای، به نقل تاریخ روی آوردند. از سوی دیگر، تعصب مورخان و حتی کینه‌توزی ایشان علیه امیرمؤمنان علیه السلام و خاندان ایشان، در نقل تاریخ صدر اسلام نقش تأثیرگذاری داشته است؛ برای نمونه فردی، همچون عروه بن زبیر افزون بر کینه‌ورزی علیه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، به جهت سیاسی نیز با امیرمؤمنان علیه السلام و اهل بیت همسویی نداشت. به نظر می‌رسد که وی و برخی از همفکرانش به جابه‌جایی در نقل منافقان نیز روی آوردند؛ نمونه آن را می‌توان در ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان هجرت به مدینه مشاهده کرد. وی از حسادت عبدالله بن ابی دربارهٔ ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله خیر داده و نقش او را به مثابهٔ مخالف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پررنگ کرده است (ابن‌هشام، ۱۳۷۴ق، ج ۲، ص ۲۳۶)؛ درحالی که در منابع نخستین شیعی تأکید شده بود، در هنگام ورود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر از انتظار پیامبر صلی الله علیه و آله برای رسیدن علی علیه السلام خشمگین بود. همچنین در جریان توطئهٔ ترور علیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز جابه‌جایی افراد دیده می‌شود؛ چنانکه در حادثهٔ گردنهٔ هریش، دو نقل دربارهٔ افراد بیان شده است که در یکی، نام خلفا آمده است و در دیگری، از افرادی دیگر یاد شده است که گمنام بودند و چندان اثرگذار نبودند.

ها) نکتهٔ دیگر اینکه، منابع تأکید داشتند تا منافقان را بیشتر از مدنیان، یا دست‌کم غیرمکی معرفی کنند.^۱ گرچه تردیدی نیست که برخی مدنیان به نفاق تمایل داشتند، این گروه از منافقان نمی‌توانستند بر جریان‌های مهمی، همچون خلافت تأثیرگذار باشند؛ چنانکه در جریان سقیفه، به طور کامل، آشکار است؛^۲ از این رو فقط به افراد گمنام مدنی که آثار چندانی در نفاق‌ورزی نداشتند، توجه کردند که در میان ایشان فقط عبدالله بن

۱. شاید این امر بدان جهت بود که بعدها حکومت، چه در دورهٔ خلفا و چه بعد از آن، در دست مکیان قرار گرفت؛ از این رو با آنکه تاریخ‌نگاران از افراد معدودی با عنوان منافق در تاریخ یاد کرده، هیچکدام از ایشان از مهاجران مکه نبوده، بلکه بیشتر ایشان یا از مدینه یا از سرزمینی غیر از مکه بوده‌اند.

۲. اساساً تاریخ نشان داده است که مدنیان در مقایسه با مکیان، در صدر اسلام، نیروهایی اثرگذار نبودند.

ابی از شهرتی در خور توجه برخوردار بوده است. درباره‌ی وی نیز این احتمال داده می‌شود که توجه تاریخ به وی بیش از توان او بوده است و ابن ابی نمی‌توانسته کارشکنی چندانی علیه پیامبر خدا ﷺ داشته باشد؛^۱ برای نمونه شوکت فرمانروایی وی بدون هیچ‌گونه تنشی، در هنگام ورود رسول خدا ﷺ به مدینه، از وی ستانده شد. افزون بر آن، زمانی که در جمع خصوصی، تنها گفته‌های منافقانه علیه اسلام را بیان کرد، سوره‌ای از قرآن در نگویش وی نازل شد و عبدالله تنها راه بازگشت خود را پوزش از پیامبر خدا ﷺ دید (رک: سوره منافقون) و نکته بسیار آنکه عبدالله بن ابی در منازعه خلافت زنده نبود؛ اما در مقابل، قدرت فراوان منافقان در نزدیکی رحلت رسول خدا ﷺ سبب شد تا با این دسته از منافقان کاملاً حساب شده رفتار شود تا جایی که در جریان معرفی امیر مؤمنان علیه السلام به خلافت در واقعه غدیر، خطر تحركات گسترده ایشان آن اندازه اثرگذار بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌توانست به راحتی دست به این اقدام آشکار در میان عموم مسلمانان بزند؛ از این رو با نزول آیاتی از قرآن، شرایط معرفی امیر مؤمنان علیه السلام پدیدار شد؛ با وجود این، همچنان برخی بدان اعتراض داشتند (نک: مائده، ۶۷).

و همچنین پنهانی بودن نفاق و عملکرد مخفیانه منافقان، خود بر پیچیدگی آن افزود؛ به طوری که نمی‌توان این احتمال را نادیده گرفت که عدم نقل دقیق از جریان‌های سازمان یافته نفاق ممکن است به جهت عدم اطلاع دقیق این دست از مورخان باشد. نکته گفتمانی آن است که نه تنها پیامبر خدا ﷺ به فرد یا افراد خاصی به مثابه منافق اشاره نکرد، بلکه حتی در جریان ترور خود نیز به اصحاب نزدیک خود دستور داد تا این امر را انجام ندهند. این امر احتمالاً ناشی از آن بود که راه توبه و بازگشت برای

۱. این احتمال دور از ذهن نیست که توجه تاریخ‌نگاران به نفاق وی گرچه درست بوده است، به نظر می‌رسد به جهت حضورنداشتن وی در مناقشات خلافت، در نفاق وی مبالغه صورت گرفته است تا توجهی به دیگر منافقان نشود. بعید نیست وی نیز اگر زنده می‌ماند و یا برابر خلفا قرار نمی‌گرفت و با ایشان همکاری می‌کرد، به نفاق وی نیز این مقدار توجه نمی‌شد. گفتمانی است که عبدالله بن ابی در سال ۹ هجری از دنیا رفت و دو سال آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و حوادث مرتبط با آن را درک نکرد. بنابراین در این دوره و در زمانی که نفاق به اوج خود رسیده بود و قرآن نیز به آن هشدار داده بود، وی نمی‌توانست در جریان منافقان دخالت داشته باشد (بیهقی، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۲۸۵).





منافقان کم‌اثر باقی بماند. همچنین برای منافقان خطرناک گویا مصالح بسیار مهمی، همانند ترس از کودتا و امثال آن سبب شد تا آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به افراد اشاره نداشته باشد. بنابراین این مهم شایسته بیان است که باروی کارآمدن جریان مهاجران بر اریکه قدرت، تاریخ‌نگاران تلاش کرده‌اند تا شواهد بر نفاق افراد کم‌اثر و بیشتر مدنی را بیان کنند.

نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث بیان‌شده آشکار شد که نفاق در ساحت مفاهیم، به معنای دوری است که پیش از اسلام، بیشتر در رفتارهای فردی بازتاب داشته است. نفاق در صدر اسلام، به صورت ابتدایی زاییده شد و به هر اندازه که اسلام قدرت گرفت، رفتار منافقان منسجم و به جریان پنهانی و برانداز تبدیل شد. همچنین آشکار شد که نمی‌توان نفاق را مجموعه واحد دانست، بلکه در ساحت فردی، در هر زمانی می‌تواند وجود داشته باشد و در گونه اجتماعی آن در حکومت اسلامی، با وجود رهبری عادل معناپذیر می‌شود. اما توجه تاریخ‌نگاران به این مهم، رفتاری گزینشی بوده است و رفتارهای منافقانه فردی را به مثابه منافقان اصلی معرفی کردند و در مقابل، اساساً به منافقان خطرناک اشاره‌ای نکردند. بر این اساس فهمیده شد که منافقان در ساحت مسائل اجتماعی، دو دسته بودند؛ برخی منافقان کم‌اثر و برخی دیگر خطرناک بودند که کمتر مورد توجه تاریخ‌نگاران قرار گرفتند. گونه خطرناک منافقان به دنبال براندازی یا همسان کردن جامعه اسلامی با خواسته‌های خود بودند که تعارض آشکاری با ارزش‌های الهی داشتند. منافقان در این بخش، مدعی اداره جامعه بودند؛ از همین رو در مقابل جامعه دینی به رهبری پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا جانشین ایشان قرار گرفتند. این امر در هر زمانی که رهبری عادل بر اریکه قدرت در جامعه اسلامی قرار گیرد، ادامه خواهد داشت. بنابراین و بر اساس نظریه این پژوهش، این گونه از نفاق به تدریج در مدینه شکل گرفت و با قدرتمند شدن اسلام بر قدرت ایشان نیز افزوده شد و در رخدادهای مهم، از جمله ترور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بحث جانشینی آن حضرت، رفتاری حساب‌گرایانه داشتند.

فهرست منابع

* قرآن کریم

ابن هشام. (۱۳۴۷ق). التيجان في ملوك حمير و اليمن (ج ۲). حيدر آباد دکن: بی نا.
ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب (ج ۱۴، چاپ سوم). بيروت: دار صادر.
ابوعوده، خليل. (۱۴۰۵ق). الدلالي بين لغة و الشعر و لغة القرآن الکریم. اردن: مكتب النار.
بيهقي، احمد بن الحسين. (۱۴۰۵ق). دلائل النبوه (ج ۵). بيروت: دار الكتب العلمية.
شمس شامی، محمد بن يوسف. (۱۴۱۴ق). سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية.

زبيدي، محمد مرتضى. (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس. بيروت: دارالفکر.
طباطبایي، سيد محمد حسين. (۱۴۱۷ق). الميزان في تفسير القرآن (ج ۱۹). بيروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.

فراهیدی، خليل احمد. (۱۴۱۴ق). العين (چاپ اول). ايران - قم: انتشارات اسوه.
فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۳۷۴). القاموس المحيط. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية.
میدانی، عبدالرحمن؛ حنیکه، حسن. (۱۴۱۴ق). ظاهري النفاق و خباث المنافقين في التاريخ. بيروت: دار القلم.

۱۴۷



نگارخانه

واکاوی نظریه زایش نفاق منسجم در حکومت اسلامی (با تأکید بر حکومت نبوی ﷺ)

References

* The Quran.

Abū ʿUda, K. (1985). *Al-Dalāli bayna lughah wa shiʿr wa lughah al-Qurʿān al-karīm*. Jordan: Maktab al-Nār. [In Arabic]

Bayhaqī, A. (1985). *Dalāʾil al-nubuwwah* (Vol. 5). Beirut: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya. [In Arabic]

Farāhīdī, Kh. A. (1993). *Al-ʿAyn* (1st ed.). Qom, Iran: Intishārāt Uswah. [In Arabic]

Fīrūzābādī, M. b. Y. (1955). *Al-Qāmūs al-muḥīṭ*. Beirut, Lebanon: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyyah. [In Arabic]

Ibn Hisham. (1928). *Al-Tījān fī mulūk Ḥimyar wa al-Yaman* (Vol. 2). Hyderabad Deccan: Bina. [In Arabic]

Ibn Manzūr, M. b. Makram. (1993). *Lisān al-ʿArab* (Vol. 14, 3rd ed.). Beirut: Dār Ṣādir. [In Arabic]

Maydānī, A.R., & Ḥanbakah, Ḥ. (1993). *Ẓawāhir al-nifāq wa khabāʾith al-munāfiqīn fī al-tārikh*. Beirut: Dār al-Qalam. [In Arabic]

Shams Shāmī, M. b. Y. (1993). *Subul al-hudā wa al-rashād fī sīrat khayr al-ʿibād*. Beirut, Lebanon: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyyah. [In Arabic]

Ṭabāṭabāʾī, S. M. Ḥ. (1997). *Al-Mizān fī tafsīr al-Qurʿān* (Vol. 19). Beirut: Muʿassasat al-Aʿlamī lil-Maṭbūʿāt. [In Arabic]

Zabīdī, M. M. (1993). *Tāj al-ʿarūs min jawāhir al-qāmūs*. Beirut: Dār al-Fikr. [In Arabic]

